

۵ فبروری ۲۰۱۱

## حوادث

به چشمم هستی و لیک در نظر نمی آئی  
دوری زپیشم ، اما به چشمم هویدائی  
ز دور می شنوم شرفه پای ترا  
نشینم چشم انتظارت با شکیبائی  
زپیشم دوری به چشمم آشکار و نهان  
ز بهر رنجش قلبم بهانه جویائی  
چرا می کشانی ام هر لحظه سوی خویش  
نکنم دست دراز بهر الفتت به گدائی  
نباشد پسندیده در طریق زندگی  
ز دوست دوری گزینی با اغیار آشنائی  
غرق در تفکر می افتم در بستر شب  
کنار بسترم خموش و بی صدا آئی  
تو شب ها همچو گهر در اشکم در آمیزی  
چو قطرات شبنم به مژگانم پیدائی  
شد سالها که حوادث جدا ساخت ما را  
غرق در بحر غمم که تو آنجا تنهائی  
ز آفت و خیز تو قلبم مدام فرو غلتید  
ز آزمون زمان بگذشتی اکنون برنائی  
صدای پای تو بس که به گوشم آشناست  
تصور می کنم هر لحظه سویم می آئی  
شود که زودتر آئی به پرسش دل زار  
به فصل پیری نباشد امید فردائی

\* \* \* \* \*